

پیروزی جبهه‌ی مردمی جدید در فرانسه:

درس‌هایی از تاریخ

تئاتر اقتصاد سیاسی

زوران اندل کوویچ



Dmitry Kostyukov for The New York Times

پاریس، دهه‌ی ۱۹۳۰ - در دل شهر نور، در زیر ظرافت درخشنده‌ی برج ایفل، واقعیتی تاریک‌تر پاریس را فراگرفت. ضرب‌آهنگ بازارهای پرازدحام در امتداد خیابان موفتارد و گفت‌وگوهای پرحرارت در تراس‌های کافه‌های مون‌پارناس رنگ‌وبوی اضطراب داشت. کهنه‌سربازان خسته از جنگ با کارگران سرخورده اختلاط می‌کردند، گفت‌وگوهایشان بیشتر درباره‌ی سختی‌های رکود اقتصادی و جدیدترین رسوایی‌های سیاسی بود. بلوارهای بزرگی که زمانی مظهر عظمت فرانسه بود، اکنون پهنه‌ی برخوردی‌های شدید ایدئولوژیک بودند. هر شب، درخشش چراغ‌های خیابان روشنایی‌بخش بحث‌های داغ در مشروب‌فروشی‌هایی می‌شد که در آن شاعران، سیاستمداران و شهروندان عادی با بالاگرفتن صداهای افراطی با هم گلاویز می‌شدند. گاهی صدای چکمه‌های سنگین گروه‌های شبه‌نظامی در خیابان‌ها طنین می‌افکند، و راهپیمایی‌های آن‌ها یادآور ملتی متفرق بود. به‌خصوص یادآور سال ۱۹۳۴، و گویی که این روحیه در لحظه بازتاب‌دهنده‌ی جنبش‌های افراطی‌ای بود که پیش‌تر در ایتالیا و آلمان پا گرفته بودند. اما روح تسلیم‌ناپذیر پاریس، در میان این آشفتگی، دوام آورد و هیچ‌گاه رؤیای آزادی، برابری و برادری را رها نکرد.

برخی تاریخ‌نگاران فرانسه را «مهد فاشیسم» می‌دانند و به بنیادریستی‌ها و ناسیونالیستی‌های اقتدارگرایی استناد می‌کنند که هیچ‌گاه نتوانستند دموکراسی پارلمانی را با «ملت بزرگ» آشتی دهند، و نیز اشاره می‌کنند که فرانسه پس از شکست در سال ۱۹۴۰ به دولت کارگزار آلمان نازی بدل شد. این دیدگاه معمولاً بیش از حد افراطی تلقی می‌شود، اما واقعیت این است که برخی جنبش‌های پیش‌فاشیستی مهم در فرانسه در فاصله‌ی بین دو جنگ شکل گرفتند، و در چشم‌اندازی سیاسی از برخی جنبه‌ها بسیار شبیه چیزی بود که امروز شاهدش هستیم. چرا این جنبش‌ها هرگز مانند جنبش‌های ایتالیا یا آلمان به قدرت نرسیدند و از آن‌ها چه می‌توانیم بیاموزیم؟

سال‌های بین دو جنگ: زمین حاصل‌خیز برای فاشیسم

در پی جنگ جهانی اول، فرانسه بی‌ثبات بود. ویرانی جنگ، با رکود اقتصادی و آشفتگی سیاسی همراه شد و محیط مساعدی برای ایدئولوژی‌های رادیکال ایجاد کرد.

پیروزی جبهه‌ی مردمی جدید در فرانسه

چندین جنبش فاشیستی به شهرت رسیدند که هر یک وعده می‌دادند که نظم و غرور ملی را از دل این هرج و مرج اعاده دهند.

از مشهورترین آن‌ها، گروه «اقدام فرانسوی» (*Action Française*) و شبه‌نظامیان جوانش، به رهبری شارل ماراس در مقام ایدئولوگ اصلی آن بود. این جنبش ضدانقلابی مدافع ناسیونالیسم و دولت‌گرایی صنفی بود و از شکست‌های جمهوری انتقاد می‌کرد. در این میان، گروه صلیب آتش (*Croix de Feu*)، به رهبری کلنل فرانسوا دولاروک، به‌عنوان سازمان کهنه‌سربازان، فعالیتش را آغاز کرد و چیزی نگذشت که به نیروی سیاسی مهمی تبدیل شد، که از رهبری قدرتمند و مقتدر حمایت می‌کرد. گروه‌های مختلف دیگری مانند همبستگی فرانسه (*Solidarité Française*) و میهن‌پرستان جوان (*Jeunesses Patriotes*) نیز پدید آمدند که درگیر خشونت خیابانی و تلاش برای بی‌ثبات کردن دولت شدند.

شورش‌های ۶ فوریه‌ی ۱۹۳۴ نمونه‌ای پرشور از تلاش این اتحادیه‌ها برای کودتا علیه جمهوری سوم تحت محاصره بود. این شورش‌ها و تهدید فراگیر رژیم‌های دست راستی اقتدارگرا در اروپا باعث شدند جبهه‌ی مردمی تشکیل گردد، جنبش‌های چپ‌گرا در فرانسه ائتلاف کنند، این ائتلاف در انتخابات مه ۱۹۳۶ پیروز شد و به‌سرعت صلیب آتش و سایر گروه‌های شبه‌نظامی را منحل کرد. واکنش فرانسوا لاروک تشکیل حزب اجتماع فرانسه (*PSF*)، اولین حزب توده‌ای دست‌راستی فرانسه، بود. انتظار می‌رفت این حزب، که در انتخابات ۱۹۴۰ عملکرد خوبی داشته باشد، اما آن انتخابات بر اثر جنگ منحل شد. از قضا، بی‌میلی لاروک به پذیرش کامل ایدئولوژی‌ها و روش‌های فاشیستی، پتانسیل انقلابی جنبش را محدود کرد و در نهایت آن را به وضعیتی مبهم کشاند، اما ایدئولوژی آن بر سیاست «جمهوری چهارم» تأثیر گذاشت.

بنابراین، علی‌رغم شور و شوق آنها و محیط متلاطم، این جنبش‌ها در نهایت شکست خوردند. آنها فاقد رهبری واحد و استراتژی منسجم بودند که مشخصه‌ی تسخیر موفقیت‌آمیز فاشیست‌ها در ایتالیا و آلمان بود. به‌علاوه، انعطاف‌پذیری نهادهای جمهوری‌خواه فرانسه و اپوزیسیون قدرتمند چپ - به‌ویژه جبهه‌ی مردمی - نقش مهمی در خنثی‌سازی جاه‌طلبی‌های آنها داشت.

تأملی مدرن: توازی‌ها و تضادها

اگر بی‌درنگ به امروز بازگردیم می‌بینیم که فرانسه بار دیگر به لحاظ سیاسی آشفته است. اروپا ظهور راست افراطی را تجربه می‌کند که ناشی از چالش‌های اقتصادی، اختلاف‌نظرها در مورد مهاجرت و نارضایتی از تشکیلات سیاسی موجود است. اجتماع ملی (*Rassemblement National*)، به رهبری مارین لوپن، از رگه‌های مشابه ناسیونالیسم و سرآمدستیزی بهره می‌برد که به فاشیست‌ها در بین دو جنگ قدرت بخشید، این رگه‌ها عبارتند از: استثنانگرایی «ملت بزرگ»؛ اولویت‌بخشیدن به فرهنگ؛ زبان و ارزش‌های فرانسوی؛ کنترل سفت‌وسخت مهاجرت؛ حمایت‌گرایی اقتصادی؛ کاهش همکاری‌های جهانی و اروپایی فرانسه؛ و حس قدرتمند میهن‌پرستی و غرور ملی.

آن زمان نیز مانند امروز، مشکلات اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی شتاب‌دهنده‌های ظهور ایدئولوژی‌های رادیکال بوده‌اند. در دهه‌ی ۱۹۳۰، رکود بزرگ رخ داد؛ امروزه مسائلی مانند بیکاری و نابرابری‌های اقتصادی به نارضایتی دامن می‌زند. فاشیست‌های دوره‌ی بین دو جنگ وعده‌ی بازگشت به عظمت ملی و گسست از شکست‌های مشهود دولت جمهوری می‌دادند. آن‌ها هم از لیبرال‌ها به‌خاطر اتکایشان به لسه‌فر و هم از سوسیالیست‌ها به‌خاطر انترناسیونالیسم‌شان بدون اولویت دادن به ناسیونالیسم خشمگین بودند. جنبش‌های راست افراطی امروز این احساسات را بازتاب می‌دهند و از حاکمیت فرانسه دفاع می‌کنند و با جهانی‌گرایی و سرآمدان سیاسی مخالفت می‌کنند.

شبهات آشکار دیگر، ظهور جبهه‌ی مردمی جدید (*Nouveau Front Populaire*) است که در سال ۲۰۲۴ پس از آن‌که مکرون مجلس ملی فرانسه را منحل کرد و انتخابات زود هنگام برگزار شد، تشکیل شد. این ائتلاف گسترده «فرانسه‌ی تسلیم‌ناپذیر»، حزب سوسیالیست، سبزه‌ها، حزب کمونیست فرانسه، ژانراسیون.اس. (Génération.s)، پلاس پوبلیک (*Place Publique*) و سایر احزاب چپ را گرد هم می‌آورد. هدف جبهه‌ی مردمی جدید، درست مانند جبهه‌ی مردمی دهه‌ی ۱۹۳۰، مقابله با نفوذ راست افراطی از طریق متحد کردن گروه‌های متفاوت ذیل یک هدف

پیروزی جبهه‌ی مردمی جدید در فرانسه

مشترک است. اهداف اصلی آن شامل افزایش حداقل دستمزد و مالیات بر سود مازاد، کاهش نابرابری ثروت از طریق محدود کردن ارثیه‌های بزرگ و درآمدهای فوق‌العاده بالا، توانمندسازی کارگران، و برگرداندن تغییرات اخیر در سن بازنشستگی به ۶۰ سال است. اگرچه جبهه‌ی مردمی جدید (NFP) نتوانست آن پیروزی قاطع را تکرار کند، اما بهترین نتیجه‌ی جناح چپ را در ۱۲ سال گذشته از زمان دولت فرانسوا اولاند به دست آورد.

مسیر پرامید پیشارو

تأمل در شکست‌های جنبش‌های فاشیستی گذشته و انعطاف‌پذیری نهادهای دموکراتیک فرانسه چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای ارائه می‌دهد. باید توجه کرد که فرانسه در دهه‌ی ۱۹۳۰ از نوعی مصونیت والا در برابر فاشیسم برخوردار نبود. برخلاف آلمان، جمهوری فرانسه در سال‌های بین دو جنگ متوقف نشد و کمتر تحت تأثیر رکود بزرگ قرار گرفت. همچنین برخلاف آلمان، احزاب محافظه‌کار آنقدر از چپ هراسان نبودند که دست‌یاری به سوی فاشیست‌ها دراز کنند. امروزه هر دو عامل را می‌توان مشاهده کرد. علی‌رغم نابرابری فزاینده و افزایش نارضایتی مردمی، به‌ویژه در میان طبقه‌ی کارگر، نهادهای فرانسه و دموکراسی به‌خوبی عمل می‌کنند. اگرچه جبهه‌ی مردمی جدید (NFP) قادر به تکرار موفقیت جبهه‌ی مردمی قدیمی و تشکیل مستقیم دولت نبود، اما به‌عنوان یک برنده‌ی قطعی قد علم کرد. بعید به نظر می‌رسد که گروه میانه‌رو برای جلوگیری از ورود چپ‌ها به دولت، به «اجتماع ملی» نزدیک شود. حتی بدترین سناریوی پیشاروی دولت اقلیت میانه‌رو یا چپ، و بسیار ناکارآمد در این بافت تاریخی چندان بد به نظر نمی‌رسد. درس‌های دوران بین دو جنگ روشن است: اپوزیسیون قدرتمند، متحد و متعهد به اصول دموکراتیک در مبارزه با افراط‌گرایی نقش بسیار مهمی دارد. اگر آنها موفق شوند خدمات پایه و نهادهایی کارآمد به مردم ارائه کنند، «اجتماع ملی» خلع سلاح خواهد شد و حاصلی بیش از ناامیدی و خشم نخواهد داشت.

زوران اندل کوویچ

پیوند با متن اصلی:

<https://znetwork.org/znetarticle/from-the-ashes-of-the-past-understanding-the-failures-of-fascist-movements-in-france-then-and-now/>